

مطالعه ناتوانی جسمی در رمان آسیاب رودخانه فلاس، اثر جورج الیوت

مینو فرجی^۱، سمیرا ساسانی^۲

چکیده

این مطالعه با رویکردی بین‌رشته‌ای، بازنمایی ناتوانی جسمی، جنسیت و مردانگی را در رمان آسیاب رودخانه فلاس، اثر جورج الیوت بررسی می‌کند. پرسش اصلی تحقیق آن است که الیوت چگونه از طریق شخصیت فیلیپ واکم، گفتمان توان‌گرای جامعه ویکتوریایی را به چالش می‌کشد و تعریفی تازه از بدن و مردانگی ارائه می‌دهد. روش مطالعه، توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر نقد فرهنگی است و بر نظریه‌های ناتوانی لنارد جی. دیویس و رزمی گارلند-تامسون استوار است. نتایج نشان می‌دهد که فیلیپ، به‌عنوان شخصیتی ناتوان، نوعی مردانگی متفاوت را بازنمایی می‌کند که بر همدلی، حساسیت عاطفی و خودآگاهی اخلاقی تکیه دارد؛ نه بر قدرت و اقتدار جسمی. بدین ترتیب، الیوت با نگاهی انسانی و انتقادی، درک جامعه از هویت مردانه و بدن ناتوان را در بستر فرهنگی عصر ویکتوریا بازتعریف می‌کند. نوآوری این پژوهش در پیوند دادن نظریه‌های ناتوانی با مطالعات جنسیت و مردانگی است. واژه‌های کلیدی: بدن، جورج الیوت، رزمی گارلند-تامسون، لنارد جی. دیویس، ناتوانی جسمی، مردانگی

۱. کارشناس ارشد ادبیات انگلیسی، بخش زبان‌های خارجی و زبان شناسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

minoofaraji@hafez.shirazu.ac.ir

۲. دانشیار ادبیات انگلیسی، بخش زبان‌های خارجی و زبان شناسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران (نویسنده مسئول)

ssasani@shirazu.ac.ir

مقدمه

دوره ویکتوریا دوران دگرگونی‌های گسترده اجتماعی، فرهنگی و علمی بود که تأثیر شگرفی بر هویت انسان‌ها و تلقی آن‌ها از بدنشان گذاشت. عواملی همچون هنجارهای اجتماعی، رشد علم و انقلاب صنعتی و درک افراد از خود، نقش تعیین‌کننده‌ای در این تحولات ایفا کردند. همان‌طور که دیوید ترنر و دنیل بلکی^۱ اشاره می‌کنند: «ناتوانی، بخش جدایی‌ناپذیر انقلاب صنعتی بود. ... افراد دارای ناتوانی، هم در پیشبرد صنعت در بریتانیا نقش داشتند و هم ناتوانی‌شان بر نحوه مواجهه جامعه با صنعتی شدن تأثیر گذاشت» (:). در این دوره که از هر فرد انتظار می‌رفت توانایی کار و تولید داشته باشد، ناتوانی اغلب مترادف با فقر، انزوا و محرومیت بود. پیشرفت‌های علمی و پزشکی، با تأکید بر بدن سالم، به حذف یا نادیده گرفتن بدن‌های متفاوت دامن زدند.

از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر شکل‌گیری نگرش اجتماعی به ناتوانی در قرن نوزدهم، تصویب قانون *The Poor Law Amendment Act* در سال ۱۸۳۴ بود. این قانون که با هدف کاهش هزینه‌های دولت و سامان‌دهی نظام حمایت از فقرا به تصویب رسید، در عمل موجب تفکیک و انزوای افراد ناتوان از بدنه جامعه شد. تا پیش از این اصلاحیه، کمک‌های خیریه و مذهبی در سطح محلی و خانوادگی انجام می‌گرفت؛ اما قانون جدید برپایه اصل «شایستگی» بنا شده بود و تنها کسانی را مستحق حمایت می‌دانست که قادر به کار و تولید باشند (بورسی :). بدین ترتیب، افراد ناتوان، سالمندان و بیماران مزمن از نظام حمایتی عادی کنار گذاشته و به نوانخانه‌ها فرستاده شدند. این مکان‌ها نه پناهگاه، بلکه سازوکاری انضباطی بودند که به جای حمایت، نوعی جداسازی اجتماعی را اعمال می‌کردند (ترنر و بلکی).

به گفته‌ی پژوهشگران اجتماعی، قانون جدید با نگاهی اقتصادی به بدن انسان ثابت کرد که ارزش فرد با میزان توانایی تولید و کارکرد فیزیکی او سنجیده می‌شود. در نتیجه، بدن ناتوان نه تنها از نظر جسمی «ناکارآمد»، بلکه از نظر اخلاقی نیز «نامطلوب» تلقی شد. چنین نگاهی به شکل‌گیری گفتمان توان‌گرایی در عصر ویکتوریا انجامید؛ گفتمانی که در ادبیات، علم پزشکی و گفتمان‌های اخلاقی انعکاس یافت. نویسندگانی چون جورج الیوت، چارلز دیکنز و ویلکی کالینز^۲ با خلق شخصیت‌های ناتوان، به ویژه در بافت‌های خانوادگی و طبقاتی، این نظام ارزشی را به چالش کشیدند و نشان دادند که ارزش انسان را نمی‌توان در چهارچوب کارایی جسمی یا تولید اقتصادی محدود کرد (بورسی).

1- David Turner and Daniel Blackie

2- George Eliot, Charles Dickens, and Wilkie Collins

در این عصر، مفهوم مردانگی و هویت جنسی نیز بیش از پیش با بدن مردانه گره خورد. مرد ویکتوریایی باید توانایی کار، استقامت جسمی و اقتدار اخلاقی را توأمان در خود می‌داشت. در مقابل، افراد دارای ناتوانی جسمی در تلاش بودند تا با بهره‌گیری از ابزارهایی چون اندام‌های مصنوعی یا پنهان‌سازی نقص‌های بدنی، به الگوی مسلط مردانگی نزدیک شوند (هاتچسون :)؛ ازسوی دیگر، نمایش‌های موسوم به «فریک‌شو»^۱ که در میانه قرن نوزدهم رواج یافتند، بازتابی از نگرش جامعه به بدن‌های «غیرنرمال» بودند؛ نمایش‌هایی که تفاوت جسمی یا نژادی را به ابزاری برای سرگرمی تبدیل کردند و مرز میان «انسان پذیرفتنی» و «دیگری» را برجسته‌تر کردند. همان‌طور که گارلند-تامسون می‌نویسد، فریک‌شوها برای افراد ناتوان «هویتی نمایشی» می‌آفریدند که در جامعه از آنان دریغ می‌شد (: ۱۹۹۷).

در این میان، نقش ملکه ویکتوریا در تغییر تدریجی نگرش عمومی نسبت به ناتوانی شایان توجه است. او با حمایت از نهادهای خیریه و آموزشی برای نابینایان و ناشنوایان و حضور نمادین افراد ناتوان در رویدادهای درباری، به شکل‌گیری گفتمانی انسانی‌تر در مواجهه با تفاوت‌های جسمی کمک کرد. این رفتار که برخاسته از تجربه شخصی ملکه با بیماری و ناتوانی در میان اعضای خانواده‌اش بود، سبب شد نمایش‌های موسوم به فریک‌شو به تدریج از شکل خشن و استثمار خود فاصله بگیرند و به عرصه‌هایی برای جلب همدلی و حمایت اجتماعی بدل شوند. از این منظر، می‌توان گفت فضای فرهنگی دوره ویکتوریا، با تمام تناقض‌های آن، بستری فراهم آورد که در آن مفهوم ناتوانی از حیطه «تماشای ترحم‌برانگیز» به‌سوی درکی اخلاقی‌تر و انسانی‌تر حرکت کرد.

در چنین زمینه‌ای، آثار جورج الیوت جایگاهی ویژه دارند. الیوت که به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین نویسندگان واقع‌گرا شناخته می‌شود، در رمان‌هایش با دقتی روان‌شناسانه به درون انسان‌ها می‌نگرد و هم‌زمان، فشارهای اجتماعی و فرهنگی زمانه را به چالش می‌کشد. او با تأکید بر همدلی به‌عنوان موهبتی اخلاقی و انسانی، در پی ترسیم تجربه زیسته کسانی است که در حاشیه اجتماع قرار گرفته‌اند. شخصیت‌های ناتوان در آثارش نه هیولاهایی ترحم‌برانگیز، بلکه انسان‌هایی چندبُعدی‌اند که جهان را از زاویه متفاوتی می‌بینند و درک ما را از انسانیت گسترش می‌دهند (لی :). هرچند بازنمایی ناتوانی در ادبیات قرن نوزدهم تنها محدود به آثار جورج الیوت نیست، نویسندگان برجسته‌ای همچون چارلز دیکنز، رابرت لوئیس استیونسون^۲، ویلکی کالینز

1- Freak Show

2- Robert Louis Stevenson

و شارلوت برونته^۱ نیز با بهره‌گیری از روایت‌های پیچیده و شخصیت‌پردازی دقیق، حضور و تجربه‌های افراد ناتوان را در بافت‌های اجتماعی، فرهنگی و روانی زمانه خود برجسته کرده‌اند. این متون نه تنها موقعیت اجتماعی ناتوانان را به تصویر می‌کشند، بلکه از طریق نقد ضمنی و صریح نگرش‌های توان‌گرا و کلیشه‌های محدودکننده، امکان بازاندیشی در مورد روابط قدرت، هویت و محدودیت‌های ساختاری را فراهم می‌آورند. به این ترتیب، ادبیات قرن نوزدهم نه تنها بازتابی از واقعیت‌های اجتماعی و فرهنگی زمانه است؛ بلکه بستر تحلیلی غنی‌ای برای مطالعه تعامل میان توانمندی، ناتوانی و کنش‌های فردی و جمعی ارائه می‌دهد. این رویکرد میان‌رشته‌ای که ادبیات، مطالعات فرهنگی و نظریه‌های ناتوانی را به هم پیوند می‌دهد، اهمیت فهم عمیق‌تر از تجربه ناتوانی را در سطح ادبی، اجتماعی و فرهنگی آشکار می‌کند و نشان می‌دهد که بازنمایی ناتوانان در آثار کلاسیک ادبی، فراتر از یک تصویر ساده یا دلسوزانه، نقدی پیچیده و تأمل‌برانگیز از ساختارهای قدرت و فرهنگ غالب ارائه می‌کند.

رمان *آسیاب رودخانه فلاس* نمونه شاخصی از نگرش الیوت نسبت به ناتوانی است. این اثر، داستان فیلیپ واکم، مردی با ناتوانی جسمی و مگی تولیور، زنی متفاوت از معیارهای اجتماعی را روایت می‌کند؛ دو شخصیتی که هر یک به‌نوعی از هنجارهای زمانه فاصله دارند. الیوت از خلال رابطه این دو، نه تنها نگاهی تازه به مفهوم ناتوانی ارائه می‌دهد؛ بلکه ساختار مردسالارانه جامعه و ویکتوریایی و معیارهای محدودکننده زنانگی را نیز نقد می‌کند. در این رمان، ناتوانی دیگر صرفاً وضعیت جسمی نیست؛ بلکه استعاره‌ای از طرد اجتماعی و ناتوانی فرهنگی در پذیرش تفاوت است.

بر این اساس، مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که جورج الیوت چگونه از طریق شخصیت فیلیپ واکم، گفتمان توان‌گرای جامعه و ویکتوریایی را به چالش می‌کشد و در عین حال، مفاهیم مردانگی و بدن را بازتعریف می‌کند.

این مطالعه، با رویکردی بین‌رشته‌ای و در چهارچوب نظریه‌های ناتوانی لنارد جی. دیویس^۲ و رزمی گارلند-تامسون انجام می‌شود تا نشان دهد چگونه متن ادبی می‌تواند بازتابی از گفتمان‌های اجتماعی و در عین حال، نقدی بر آن‌ها باشد. روش پژوهش کیفی و مبتنی بر تحلیل فرهنگی - ادبی است؛ بدین معنا که با خوانشی نزدیک از رمان، عناصر روایی، شخصیت‌پردازی و زبان در پیوند با مفاهیم «بدن»، «نرم» و «هویت» تحلیل می‌شوند. هدف نهایی این مطالعه، آشکارکردن ظرفیت‌های ادبیات در بازاندیشی درباره بدن، مردانگی و تفاوت است؛ حوزه‌ای که در آثار الیوت،

1- Charlotte Brontë

2- Lennard J. Davis

نقشی محوری و در عین حال کمتر بررسی شده دارد.

بازنمایی ناتوانی

ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که برپایهٔ هنجارها بنا شده است. هر یک از ما یا می‌کوشد که «نرمال» باشد یا آگاهانه از آن فاصله می‌گیرد (دیویس:). مفهوم «نرم» در قرن نوزدهم پدیدار شد و هم‌زمان با ظهور طبقهٔ متوسط رواج یافت. در این دوران، مردان در یکی از این دو دسته قرار می‌گرفتند: «عادی و طبیعی» یا «فوق‌العاده، غیرطبیعی و هیولاگونه». الیوت، نرم را «قانونی برای تمام مردان» تعریف می‌کند (لی:). در این قرن، نگاه به ناهنجاری جسمی از یک رنج الهی به مشکلی عاطفی یا پزشکی که قابل اصلاح بود، تغییر یافت (بوریه:). اهمیت نرمال‌بودن به‌ویژه با ظهور انقلاب صنعتی افزایش یافت؛ زمانی که مردان برپایهٔ قدرت بدنی‌شان سنجیده می‌شدند. در جامعه‌ای که «نرم» بر آن حکم‌فرماست، افراد ناتوان «منحرف»^۱ تلقی می‌شوند (دیویس:).

این نگاه دوگانه، جامعه را به دو بخش تقسیم کرد: «نرمال» و «غیرنرمال». این جداسازی، بعدها به رشد عقاید یوژنیک^۲ (به‌نژادی) انجامید (). یوژنیک تلاشی بود برای اصلاح یا ازمیان‌برداشتن آنچه به‌عنوان نقص شناخته می‌شد؛ اما تلاش برای نرمال‌سازی افراد غیرنرمال، خود مسئله‌ساز و خطرناک است؛ زیرا نمایانگر این است که اکثریت جامعه باید، یا بهتر است درون چهارچوب نرم قرار گیرند (); بنابراین، ناتوانی بیش از آنکه صرفاً ریشه‌ای زیستی داشته باشد، محصول روابط اجتماعی و فرهنگی است که تجربهٔ زیستهٔ افراد را شکل می‌دهد.

فیلیپ، که در نتیجهٔ حادثه‌ای در کودکی دچار ناتوانی در ستون فقرات شده، به‌عنوان «قوزی» یا «ناقص» شناخته می‌شود؛ اما در برابر ضعف جسمانی‌اش، از هوش، استعداد و حساسیت هنری بی‌نظیری برخوردار است. از دید دیویس، این تمایز میان ظاهر فیزیکی و توانایی ذهنی، همان تضاد میان «نرم عملکردی» و «نرم زیبایی‌شناختی» است.

جامعهٔ ویکتوریایی بر بدن سالم و توانمند تأکید داشت و از همین‌رو، فیلیپ به‌دلیل ظاهر متفاوتش به‌صورت خودکار در دستهٔ «منحرفان» قرار می‌گیرد. در مقابل، تام تجسم بدن نرمال و اقتدار مردانهٔ این دوره است: قوی، عمل‌گرا و سخت‌گیر. الیوت از خلال برخورد میان این دو شخصیت، نشان می‌دهد که «نرم اجتماعی» چگونه نه‌تنها بدن‌ها، بلکه ذهن و هویت افراد را نیز شکل می‌دهد. زمانی که تام از

1- Deviants

2- Eugenics

پذیرش فیلیپ سربازمی‌زند و او را «موجودی ناقص» می‌نامد. این رفتار بازتاب همان گفتمان توان‌گرایی است که ناتوانی را نه به‌عنوان تفاوت، بلکه به‌مثابه انحراف از معیار تفسیر می‌کند.

با این حال، الیوت این نظم ارزشی را وارونه می‌کند؛ درحالی‌که تام در ظاهر نماینده سلامت و قدرت است، ناتوانی او در فهم مفاهیم انتزاعی و همدلی با دیگران، ضعف درونی‌اش را آشکار می‌کند. بدین ترتیب، نویسنده مفهوم ناتوانی را از سطح زیستی به سطح اخلاقی و شناختی منتقل می‌کند. همان‌گونه که دیویس اشاره می‌کند، ناتوانی تنها فقدان عملکرد بدنی نیست؛ بلکه شکلی از ناتوانی در ارتباط و درک نیز می‌تواند باشد. تام از نظر جسمی نرمال است؛ اما از نظر اخلاقی و عاطفی دچار کاستی است؛ درمقابل، فیلیپ با وجود ضعف جسمانی، توانایی درک، زبان و هنر را داراست. این جابه‌جایی ارزشی، نقدی صریح بر منطق توان‌گرایی قرن نوزدهم است. الیوت در روایت خود نمایش «فریک‌شو» از بدن ناتوان را از بین می‌برد و تفاوت را به تجربه‌ای انسانی و درونی تبدیل می‌کند. در *آسیاب رودخانه فلاس*، بدن ناتوان نه موضوع تماشا، بلکه مرکز تأمل اخلاقی و همدلی است. این رویکرد، نقطه عزیمت نویسنده در نقد گفتمان‌های مسلط بر بدن و ناتوانی در عصر ویکتوریاست.

همان‌گونه که گارلند-تامسون نیز تأکید می‌کند، ناتوانی پدیده‌ای فرهنگی است. در رمان الیوت، جامعه صنعتی و مردسالار، با ساختن مرز میان توانایی و ناتوانی، نظم اجتماعی خود را تثبیت می‌کند.

در بُعد دیگر، ریشه‌های گفتمان «یوژنیک» یا به‌نژادی که در اواخر قرن نوزدهم قوت گرفت، در همین تمایل به نرم‌سازی نهفته است. جامعه‌ای که بدن سالم را معیار ارزش می‌داند، به تدریج به حذف بدن‌های «نامطلوب» می‌انجامد. الیوت با بازنمایی فیلیپ نه به‌عنوان قربانی، بلکه به‌عنوان فردی اندیشمند و اخلاق‌مدار، این گفتمان را خنثی می‌کند. در نگاه او، تفاوت جسمی نه نشانه زوال، بلکه بخشی از تنوع انسانی است. از این منظر، رمان او نوعی مقاومت در برابر ایدئولوژی اصلاح‌نژادی و منطق حذف تفاوت‌هاست.

مگی تولیور نیز در همین بستر تحلیلی معنا پیدا می‌کند. اگرچه از نظر جسمی سالم است؛ اما به دلیل تفاوت ظاهری و رفتاری‌اش از الگوی زن ویکتوریایی فاصله دارد. پوست تیره، چشمان سیاه و تمایل به مطالعه، او را از زنان «مقبول» جامعه متمایز می‌کند. مگی درواقع تجربه‌ای از «ناتوانی اجتماعی» را بازنمایی می‌کند؛ شکلی از طرد فرهنگی که به جای بدن، بر ذهن و هویت فرد اعمال می‌شود. همان‌طور که دیویس تأکید می‌کند، مرز میان ناتوانی زیستی و ناتوانی اجتماعی، همواره ساختگی و محصول قدرت گفتمانی است. در *آسیاب رودخانه فلاس*، فیلیپ و مگی دو روی یک

سکه‌اند: هر دو به دلیل تفاوت‌هایشان از نظم نُرَم خارج می‌شوند و هر دو قربانی نگاه جامعه‌ای هستند که تفاوت را با انحراف یکی می‌داند.

الیوت در نهایت با خلق این شخصیت‌ها، مفاهیم «نُرَم» و «انحراف» را به چالش می‌کشد و نشان می‌دهد که سلامت، قدرت و مردانگی، مفاهیمی ثابت یا طبیعی نیستند؛ بلکه برساخته‌های فرهنگی‌اند. ناتوانی در نگاه او نه کمبود، بلکه فرصتی برای بازاندیشی در معنای انسانیت و اخلاق است. از این منظر، آسیاب رودخانه فلاس متنی است که از دل واقع‌گرایی ویکتوریایی، نقدی اخلاقی و فرهنگی بر خود همان واقع‌گرایی ارائه می‌کند.

تلاقی ناتوانی، جنسیت و مردانگی

در نیمه قرن نوزدهم، ادبیات داستانی شاهد افزایش چشم‌گیر توصیف مردان ناتوان و ضعیف بود؛ درست در دورانی که فرهنگ صنعتی مردانگی، اتکا به خود و خویشنداری، در حال قدرت گرفتن بود (بوریر:). جورج الیوت نیز در رمان خود شخصیتی مرد و ناتوان را به تصویر می‌کشد که بازتابی از تصویر رایج مردان ناتوان در همان دوره است. او در ساختار روایی اثرش دست به خلق شخصیتی می‌زند که از ابعاد مختلفی قابل بررسی و مطالعه است. شخصیت پردازی فیلیپ از منظر جنسیت و قدرت جسمانی، گفتمان‌ها، نقش ایدئولوژی‌ها و جامعه در شکل‌دهی هویت و جایگاه اجتماعی با رویکردهای بین‌رشته‌ای ادبی، فرهنگی، اجتماعی و ناتوانی قابل تأمل هستند. بوریر در کتاب *The Measure of Manliness* اشاره می‌کند که نویسندگانی همچون الیوت، چارلز کینگزلی، توماس هیوز و هنری جیمز، شخصیت‌های مردی را ترسیم می‌کردند که علی‌رغم ناتوانی جسمی، از احساساتی عمیق برخوردار بودند؛ ویژگی‌هایی که در تضاد با تصویر سنتی از مردی قوی، صبور و عضلانی است (۱). این تصویر جدید از مردان، می‌تواند بازتابی از ظهور فرهنگی نوین در دوران ویکتوریا باشد؛ فرهنگی که مردانگی را در قالبی توانمند و فعال بازتعریف می‌کرد. در این میان، ناتوانی جسمی در مردان نه تنها در تضاد با مردانگی تلقی می‌شد؛ بلکه به نوعی آن را کامل می‌کرد؛ چراکه در داستان‌ها، شخصیت ناتوان اغلب در کنار مردی قدرتمند ظاهر می‌شد تا با برجسته کردن ضعف او، بر «نُرَمال» بودن شخصیت اصلی تأکید شود (۲).

مفهوم مردانگی در عصر ویکتوریا به شدت تحت تأثیر تحولات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی قرن نوزدهم بود. انقلاب صنعتی، گسترش امپراتوری بریتانیا و تثبیت ارزش‌های طبقه متوسط، همگی در شکل‌گیری درک جامعه از مرد ایدئال نقش

داشتند. یکی از مؤلفه‌های اصلی این تلقی جدید از مردانگی، ایده «مرد خودساخته» بود؛ مردی که با سختکوشی، صداقت اخلاقی و انضباط شخصی، هویت مردانه خویش را شکل می‌داد (دیویدف و هال :).

دوران ویکتوریا با تفکیک مشخصی میان حوزه‌های عمومی و خصوصی شناخته می‌شود؛ به گونه‌ای که مردان عمدتاً در عرصه‌های عمومی، چون کار، سیاست و فعالیت‌های فکری حضور داشتند؛ درحالی‌که زنان بیشتر به فضای خصوصی خانه و زندگی خانوادگی محدود می‌شدند. در این دوران، مردانگی اغلب براساس میزان موفقیت فرد در این عرصه‌های عمومی سنجیده می‌شد؛ به‌ویژه در بستر اقتصادی که با سرعت درحال صنعتی شدن بود و در آن رقابت و دستاوردهای فردی ارزش زیادی داشت. استقلال اقتصادی و توانایی تأمین معاش خانواده از ارکان اصلی هویت مردانه محسوب می‌شد و مردان را در جایگاه «حامی» و «تأمین‌کننده» قرار می‌داد (تاش :).

قدرت بدنی، خویشتن‌داری عاطفی و انضباط اخلاقی از عناصر کلیدی ایدئال مردانگی ویکتوریایی بودند. باین‌حال، آنچه این مؤلفه‌ها را در این دوره متمایز می‌کرد، زمینه تاریخی و اجتماعی خاص عصر ویکتوریا بود. انقلاب صنعتی، تقسیم جنسیتی کار را تثبیت و مرد را به‌عنوان نان‌آور و نماینده عقلانیت در برابر زن خانه‌نشین تعریف کرد (ساسمن :). اخلاق پروتستانی نیز با تأکید بر سختکوشی، ریاضت و خودمهاری، الگویی از مردانگی مبتنی بر انضباط و کنترل درونی پدید آورد. در همین حال، گسترش امپراتوری بریتانیا و فضای استعمار، تصویر مرد بریتانیایی را به‌عنوان فردی ماجراجو، منضبط و قهرمان‌گونه به نماد غرور ملی بدل کرد (کوهن ۱۹۹۶: ۸۲).

این مردانگی البته از درون، بی‌تناقض نبود. رشد علم پزشکی و دغدغه‌های مربوط به «سلامت نژادی»، بدن را به شاخصی از قدرت فرهنگی بدل کرد؛ درحالی‌که سرکوب احساسات و عواطف، اضطرابی درونی درباره شکندگی هویت مردانه ایجاد می‌کرد. تغییرات اجتماعی سریع، ازجمله به‌چالش کشیده شدن نقش‌های سنتی و ظهور جنبش‌های فمینیستی، این بحران را تشدید کرد (بوریر ۴۷-۴۵). در واکنش به این وضعیت، اشکال متنوع‌تری از مردانگی در فرهنگ‌های فرعی پدید آمدند؛ ازجمله شاعر رماتیک، خوش‌پوش و زیبایی‌گرا، که درکی سیال‌تر از مردبودن را عرضه می‌کردند. این تضادها نشان می‌دهند که مردانگی ویکتوریایی نه مفهومی طبیعی، بلکه برساخته‌ای فرهنگی و درحال تقابل دائمی با نیروهای اجتماعی، طبقاتی و جنسیتی زمان خود بود.

در اواخر قرن نوزدهم، تحولات علمی، روان‌شناختی و فرهنگی، مفهوم سنتی

مردانگی را بیش از پیش پیچیده کردند. گسترش علم پزشکی و زیست‌شناسی، بدن را به عرصه‌ای برای تعریف «نرم» و «انحراف» بدل کرد. پزشکان و نظریه‌پردازان فیزیولوژی، بدن سالم و توانمند را معیار انسانیت می‌دانستند و از این طریق، ناتوانی را از عرصه تفاوت به قلمرو بیماری و نقص منتقل کردند. بدین ترتیب، دانش پزشکی به ابزاری برای نرم‌سازی بدن و بازتولید ایدئولوژی توان‌گرایی در جامعه و ویکتوریایی تبدیل شد.

در همین دوره، نظریه‌های روان‌کاوی زیگموند فروید نیز با افزودن بعدی روان‌شناختی به مقولات جنسیت و بدن، به تثبیت نرم‌های هویت مردانه کمک کردند. هرچند فروید مفاهیمی چون «عقده ادیپ» و «اضطراب اختگی» را برای تحلیل روان انسان مطرح کرد؛ اما از منظر نقد فمینیستی، این نظریه‌ها در نهایت به بازتولید الگوی مردسالارانه غربی انجامیدند؛ الگویی که مرد را مرکز عقل، قدرت و میل قرار می‌داد. از این منظر، روان‌کاوی فرویدی نه چالشی برای مردانگی، بلکه استمرار همان نظام نمادینی بود که هویت مردانه را طبیعی و جهانی می‌پنداشت (هریسون:).

چنین پیوندی میان علم، پزشکی و روان‌کاوی، باعث شد بدن و ذهن هر دو در قرن نوزدهم در خدمت ایدئولوژی نرم قرار گیرند؛ ایدئولوژی‌ای که جورج الیوت در آثارش با نگاهی انتقادی به چالش می‌کشد. در *آسیاب رودخانه فلاس*، تام تولیور نماینده مردانگی هژمونیک است؛ الگویی که، به تعبیر رابرت کانل^۱، بر قدرت بدنی، اقتدار خانوادگی و کنترل عاطفی استوار است (۲۵). این نوع مردانگی در چهارچوب فرهنگی و ویکتوریایی با مفاهیمی چون کار، نظم، و استقلال گره خورده و در پی تثبیت سلسله‌مراتب جنسیتی و طبقاتی است. تام، با رد فیلیپ و سرکوب احساسات خود، بازتاب همان گفتمان سلطه‌جویانه‌ای است که تفاوت را با ضعف یکی می‌داند.

در مقابل، فیلیپ واکم مصداق مردانگی حاشیه‌ای است؛ نوعی هویت مردانه که به دلیل ناتوانی جسمی از الگوی مسلط مردانگی کنار گذاشته شده؛ اما هم‌زمان شکل تازه‌ای از قدرت را در خود دارد. فیلیپ با تکیه بر زبان، هنر و همدلی، نماینده نوعی مردانگی اخلاقی و احساسی است که به جای حذف دیگری، به درک و هم‌زیستی می‌انجامد. در او، ضعف بدنی به ظرفیتی برای تأمل و همدلی بدل می‌شود و همین ویژگی‌ها او را در برابر خشونت و سردی تام، از نظر اخلاقی برتر می‌سازد.

الیوت از خلال این تضاد، نشان می‌دهد که مردانگی نه پدیده‌ای طبیعی، بلکه برساخته‌ای فرهنگی است که می‌تواند از نو تعریف شود. اگر مردانگی هژمونیک در پی کنترل بدن و عاطفه است، مردانگی فیلیپ، بدن ناتوان را به عرصه معنا و انسانیت وارد می‌کند؛ در نتیجه، رمان به بازنمایی مردانگی بدیل دست می‌یابد؛ الگویی که

قدرت را نه در سلطه، بلکه در حساسیت و خودآگاهی اخلاقی جست‌وجو می‌کند.

بیگانگی، بدن و هویت

در گفتمان ویکتوریایی، بدن نه صرفاً ساختاری زیستی، بلکه ابزاری برای نظم‌دهی اجتماعی و تعریف ارزش‌های فرهنگی بود. همان‌گونه که رُزمی گارلند-تامسون در *Extraordinary Bodies* توضیح می‌دهد، مفهوم «بدن نرمال»، محصول گفتمان مدرن است؛ بدنی که سلامت، کارآمدی و زیبایی را با هویت اخلاقی و عقلانی پیوند می‌دهد (۴۱). در چنین گفتمانی، بدن ناتوان یا «ناهنجار» به منزله نشانه‌ای از انحراف از هنجارهای اجتماعی است؛ نه صرفاً تفاوت زیستی. جامعه ویکتوریایی، با رشد علم پزشکی و گسترش آمارهای جمعیتی، بدن را به شاخصی برای سنجش «عقلانیت، اخلاق و کارایی» بدل کرد (بری:). ناتوانی جسمی در سطح ساختاری با طردشدگی جنسیتی و اجتماعی رابطه‌ای مستقیم برقرار می‌کند که پیامد آن بیگانه‌شدن فرد در مناسبات اجتماعی است (پراپاتی و کوتاک:). در نتیجه، بدن‌های ناتوان در حاشیه نظم اجتماعی قرار گرفتند؛ زیرا نمی‌توانستند به الگوی مسلط «بدن سالم تولیدگر» پاسخ دهند.

در *آسیاب رودخانه فلاس*، جورج الیوت از این ساختار اجتماعی به‌عنوان بستری برای کاوش در معنای هویت استفاده می‌کند. بدن فیلیپ واکم، که از کودکی دچار نقص در ستون فقرات شده، به نمادی از تفاوت تبدیل می‌شود؛ تفاوتی که جامعه نه تنها در ظاهر، بلکه در ارزش‌گذاری اخلاقی و اجتماعی بازتاب می‌دهد. فیلیپ از همان ابتدا با نگاه دیگران تعریف می‌شود؛ نگاه‌هایی که بدن او را «غیرعادی» می‌نامند و از او فاصله می‌گیرند. این واکنش جمعی، همان چیزی است که گارلند-تامسون از آن به‌عنوان سازوکار تولید یاد می‌کند؛ سوژه‌ای که هویت خود را از طریق طرد دیگری ناتوان می‌سازد (۴۴). در واقع، بدن فیلیپ به مثابه «دیگری» عمل می‌کند تا بدن‌های سالم بتوانند نرم خود را تثبیت کنند.

با این حال، الیوت بدن ناتوان را از موضع ضعف بازنمایی نمی‌کند. همان‌گونه که برخی خوانش‌های معاصر *آسیاب رودخانه فلاس* نشان داده‌اند، الیوت بدن را نه عنصری منفعل، بلکه بستری فعال برای تجربه اخلاقی و روانی شخصیت‌ها در نظر می‌گیرد؛ جایی که احساس، میل و فشار اجتماعی در بدن تبلور می‌یابند (خان:). فیلیپ در برابر تحقیرهای اجتماعی، به جای انزوا، با زبانی فرهنگی و هنری مقاومت می‌کند. او نقاش است، به موسیقی علاقه دارد و درک عمیقی از زیبایی‌شناسی دارد. در نگاه گارلند-تامسون، چنین شخصیتی در وضعیت «نامتوازن» قرار می‌گیرد؛ فردی که

به دلیل عدم انطباق بدنش با محیط اجتماعی، دائماً در حال تطبیق و بازتعریف خود است (۱)؛ اما همین ناهماهنگی، ظرفیت انتقادی جدیدی می‌سازد. در برخورد میان بدن فیلیپ و ساختار اجتماعی اطرافش، تفاوت به نیرویی برای بازاندیشی در انسانیت تبدیل می‌شود. الیوت از خلال این وضعیت، مرز میان «تناسب» و «بی‌تناسبی» را از بین می‌برد و نشان می‌دهد که مفهوم نرم، ساخته‌ای فرهنگی است نه زیستی (دیویس:).

در صحنه‌هایی که فیلیپ با تام یا پدر مگی مواجه می‌شود، بدن او به میدان نبردی گفتمانی بدل می‌شود. تام، نماد مردانگی هژمونیک و نرمال جامعه و ویکتوریایی است؛ بدنی قوی، پرتحرک و از نظر اجتماعی مقبول؛ اما در پس این ظاهر سالم، ناتوانی عاطفی و ذهنی پنهان شده است. همان‌طور که در خوانش‌های روان‌بدنی رمان نیز مطرح شده است، بدن تام تولیور بیش از آنکه عرصه تعارض عاطفی باشد، ابزاری برای انضباط اخلاقی و کنترل درونی است؛ کنترلی که در نهایت به انسداد عاطفی و ناتوانی در همدلی می‌انجامد (خان).

درمقابل، فیلیپ که از نظر جسمی «ناقص» تلقی می‌شود، از ظرفیت بالایی برای تفکر و همدلی برخوردار است. این وارونگی ارزشی، دقیقاً همان چیزی است که الیوت از آن برای زیرسؤال بردن گفتمان توان‌گرایی استفاده می‌کند. او به جای آنکه بدن ناتوان را صرفاً نشانه ضعف بداند، آن را به فضایی برای امکان اخلاق، خلاقیت و شناخت بدل می‌کند (هیو ۲۰۰۲: ۲۴). بدین ترتیب، بدن فیلیپ نه ابزار محدودیت، بلکه رسانه نوعی آگاهی متفاوت است؛ آگاهی‌ای که جامعه از درک آن عاجز است.

نظریه «نامتوازن» در اینجا معنای دقیق‌تری می‌یابد. گارلند-تامسون توضیح می‌دهد که ناتوانی نه ویژگی ذاتی بدن، بلکه نتیجه «ناهمخوانی میان بدن و محیط» است (۲). وقتی جامعه برای بدن‌های متنوع طراحی نشده باشد، بدن متفاوت به‌زور در وضعیت ناتوانی قرار می‌گیرد. فیلیپ در جامعه‌ای زندگی می‌کند که ارزش فرد را با قدرت بدنی و استقلال اقتصادی می‌سنجد؛ بنابراین، محیط اجتماعی او طوری تنظیم شده که بدنش را در وضعیت «ناتوانی» نگه دارد. در این میان، ناتوانی نه در بدن، بلکه در ساختار اجتماعی نهفته است. الیوت با خلق موقعیت‌هایی که فیلیپ در آن‌ها با تحقیر، ترحم یا سکوت مواجه می‌شود، دقیقاً همین ناهماهنگی ساختاری را آشکار می‌کند.

در سوی دیگر، مگی تولیور نیز به‌شکلی متفاوت در وضعیت نامتوازن قرار دارد. اگرچه از نظر فیزیکی سالم است؛ اما بدن و رفتار او با الگوی زنانه ویکتوریایی هم‌خوانی ندارد. پوست تیره، قامت بلند و علاقه‌اش به مطالعه و تفکر، او را از

دیگر زنان «مقبول» جامعه متمایز می‌کند (ساسمن ۱۹۹۵: ۱۳). مگی از دید جامعه «زیاده‌خواه»، «عقلانی» و در نتیجه «نامتوازن» است. او همانند فیلیپ، قربانی معیارهای فرهنگی می‌شود که بدن و ذهن را طبق نُرم‌های جنسیتی می‌سنجد. در واقع، بدن او نیز بدل به نشانه‌ای اجتماعی می‌شود که جامعه از طریق آن، مرزهای هویت زنانه را ترسیم می‌کند. الیوت از این طریق نشان می‌دهد که ناتوانی، در هر دو سطح زیستی و اجتماعی، نتیجه ساختارهای تبعیض‌آمیز است.

همان‌گونه که لورا گرین نشان می‌دهد، مگی تولید نه تنها شخصیتی درون‌داستانی، بلکه نقطه کانونی همانندسازی خواننده با روایت است؛ فرایندی که در آن، تجربه طرد، رنج و شکست مگی به تجربه‌ای مشترک میان شخصیت و خواننده بدل می‌شود (۱).

فیلیپ و مگی، هر دو در تقابل با نظم مردسالار و توان‌گرا، نوعی هویت حاشیه‌ای را شکل می‌دهند. آن‌ها از منظر گفتمان غالب، «کمبود» دارند؛ اما در سطح انسانی و اخلاقی، واجد نوعی «فزونی» اند؛ فزونی احساس، همدلی و خودآگاهی؛ از این رو، می‌توان گفت الیوت با به تصویر کشیدن این دو شخصیت، از ایدئولوژی ویکتوریایی فاصله می‌گیرد و نوعی اخلاق مبتنی بر تفاوت را پیشنهاد می‌دهد. بدن در این رمان دیگر صرفاً نشانه نقص نیست؛ بلکه رسانه‌ای برای نقد جامعه است. در نهایت، مفهوم «نُرمیت»^۱ در تقابل با بدن‌های فیلیپ و مگی فرومی‌ریزد. جامعه ویکتوریایی که سلامت، تولید و ظاهر را معیار ارزش‌گذاری می‌دانست، در برابر بدن‌هایی قرار می‌گیرد که این معیارها را زیر سؤال می‌برند. فیلیپ با ناتوانی‌اش و مگی با نافرمانی‌اش، هر دو ساختار «انسان‌نُرمال» را به چالش می‌کشند. الیوت از خلال این دو شخصیت، نوعی «زیبایی‌شناسی تفاوت» خلق می‌کند که در آن، ناتوانی و بی‌تناسبی نه مایه شرم، بلکه امکانی برای بازاندیشی در انسانیت است (کوهن: ۱). به تعبیر گارلند-تامسون، این جابه‌جایی دیدگاه، نقطه‌ای است که در آن «بدن به روایت بدل می‌شود»، روایتی که به ما یادآور می‌شود که تفاوت، نه مانع، بلکه بنیان تجربه انسانی است.

ابزار روایی

دیوید میچل و شارون اسنایدر^۲ در کتاب *Narrative Prosthesis* استدلال می‌کنند که ناتوانی در ادبیات اغلب به عنوان ابزار یا تکیه‌گاه روایی به کار می‌رود؛ یعنی عنصری که روایت را پیش می‌برد یا تنش اخلاقی و معنایی داستان را شکل می‌دهد (۶).

1- Normate

2- T. David Mitchel and Sharon L. Snyder

در نگاه آنان، بدن ناتوان معمولاً نه به عنوان تجربه‌ای انسانی، بلکه به مثابه استعاره‌ای برای نقصان، ضعف، یا «دیگری» به کار گرفته می‌شود تا داستان بتواند برپایه آن، معنا بسازد؛ به بیان دیگر، ناتوانی در بسیاری از متون ادبی، «پروتز»ی است که روایت بر آن تکیه می‌کند تا معنا و انسجام خود را حفظ کند (۴۷).

جورج الیوت در *آسیاب رودخانه فلاس* این منطق فرهنگی را، هم به کار می‌گیرد و هم به چالش می‌کشد. او از ناتوانی فیلیپ واکم به عنوان عاملی برای پیشبرد روایت و تعمیق لایه‌های اخلاقی استفاده می‌کند؛ اما در عین حال، به خواننده نشان می‌دهد که بدن ناتوان صرفاً یک استعاره نیست؛ بلکه واقعیتی زیسته و سرشار از آگاهی است. فیلیپ، با وجود محدودیت جسمی‌اش، به یکی از موتورهای اصلی پیشرفت داستان بدل می‌شود؛ اما حضور او تنها کارکردی ابزاری ندارد؛ بلکه با خود نوعی بیداری اخلاقی برای شخصیت‌های دیگر، به ویژه مگی تولیور، به همراه می‌آورد.

الیوت در ساختار روایت خود، ناتوانی فیلیپ را به عنوان نقطه چرخش داستانی به کار می‌گیرد. در ابتدا، او در حاشیه جامعه و خانواده مگی قرار دارد و نگاه دیگران به او عمدتاً ترحم‌آمیز یا تحقیرآمیز است. با این حال، در ادامه داستان، حضور او موجب تحول درونی مگی می‌شود. مواجهه مگی با فیلیپ، او را با مفهومی تازه از رنج، اخلاق و انسانیت روبه‌رو می‌کند (والکر گور ۲۰۲۰: ۱۸۰)؛ مفهومی که با جهان عقلانی و مردسالارانه برادرش، تام، در تضاد است. در اینجا، بدن ناتوان فیلیپ به عنوان «پروتز اخلاقی» عمل می‌کند؛ عاملی که مسیر رشد اخلاقی و درونی مگی را ممکن می‌سازد (میچل و اسنایدر ۲۰۰۰: ۵۲).

با این حال، همان‌طور که میچل و اسنایدر یادآور می‌شوند، چنین کاربردی از ناتوانی در روایت همیشه خنثی یا بی‌طرف نیست. گاهی ناتوانی صرفاً به ابزاری برای رشد شخصیت‌های سالم یا توانمند تبدیل می‌شود (۵۸). الیوت در *آسیاب رودخانه فلاس* این خطر را تاحدی می‌پذیرد؛ اما در عین حال، به شکلی خودآگاهانه با آن مقابله می‌کند. او اجازه نمی‌دهد فیلیپ تنها وسیله‌ای برای رشد مگی باشد؛ بلکه او را به عنوان سوژه‌ای مستقل و اندیشمند به تصویر می‌کشد که خود حامل نوعی آگاهی اخلاقی و معرفتی است. بدین ترتیب، فیلیپ هم ابزار پیشبرد روایت است و هم عاملی برای بازاندیشی در خود روایت.

بدن ناتوان فیلیپ در عین حال کارکردی نمادین دارد. این بدن، برخلاف بدن سالم و نیرومند تام، «نقص» را نه به عنوان ضعف، بلکه به عنوان دریچه‌ای برای درک همدلی و انسانیت بازنمایی می‌کند؛ درحالی‌که تام نماد مردانگی و ویکتوریایی و خودکنترلی است، فیلیپ با ذهنی حساس، زبان شاعرانه و نگاهی ژرف به رنج

دیگران، چهره‌ای متفاوت از مردانگی ارائه می‌دهد. الیوت با این تقابل، ساختار مسلط مردانگی و توان‌گرایی را زیر سؤال می‌برد و نشان می‌دهد که توانایی واقعی در اخلاق و درک است، نه در قدرت بدنی. در اینجا، «پروتز روایی»^۱ به جای آنکه ناتوانی را نقصی در داستان بداند که باید جبران شود، به ابزاری برای بازتعریف اخلاق و انسانیت تبدیل می‌شود.

فیلیپ در طول رمان، نه تنها به پیشرفت روایت کمک می‌کند؛ بلکه نظم گفتمانی توان‌گرایی را نیز برهم می‌زند. حضور او، نُرَم‌های اجتماعی درباره «بدن کامل» را زیر سؤال می‌برد. همان‌گونه که گارلند-تامسون در *Extraordinary Bodies* می‌گوید، ناتوانی می‌تواند به «آینه‌ای فرهنگی» بدل شود که جامعه در آن تصویر ایدئال بدن و انسانیت خود را بازتاب می‌دهد (۲۲). در این چهارچوب، بدن فیلیپ آینه‌ای است که به دیگران و به خواننده نشان می‌دهد که چگونه مفهوم سلامت و ارزش اجتماعی، برپایه حذف و طرد دیگری شکل گرفته است. در صحنه‌هایی که گفت‌وگو میان مگی و فیلیپ شکل می‌گیرد، بدن او دیگر منبع شرم یا ضعف نیست؛ بلکه زمینه‌ای برای گفت‌وگوی اخلاقی و انسانی است. رابطه آنان برپایه همدلی و شناخت متقابل شکل می‌گیرد، نه ترحم. این رابطه در حقیقت نوعی کنش اخلاقی است که از دل ناتوانی زاده می‌شود.

همان‌طور که میچل و اسنایدر اشاره می‌کنند، پروتز روایی زمانی از کارکرد صرفاً ابزاری فاصله می‌گیرد که متن بتواند «ناتوانی» را نه برای معنا، بلکه به عنوان معنا بازنمایی کند (۱). الیوت دقیقاً همین کار را انجام می‌دهد: ناتوانی در روایت او نه استعاره‌ای از کمبود، بلکه جوهره‌ای از تجربه انسانی است.

با وجود این، الیوت کاملاً از تناقض درونی این ساختار آگاه است. او می‌داند که حتی در لحظه‌هایی که قصد دارد ناتوانی را به عنوان بخشی از هویت انسانی بپذیرد، باز هم درگیر زبان و ساختار روایی‌ای است که بر تمایز میان توانایی و ناتوانی بنا شده است؛ از همین رو، پایان داستان، با وجود همدلی، خالی از رهایی کامل است. مرگ مگی در سیلاب، در عین حال که پیوند او با فیلیپ را از نظر اخلاقی تثبیت می‌کند، نشان می‌دهد که جامعه و ویکتوریایی هنوز جایی برای پذیرش کامل «دیگری ناتوان» ندارد.

در نهایت، می‌توان گفت که *آسیاب رودخانه فلاس*، از مفهوم «پروتز روایی» استفاده می‌کند تا مرزهای آن را به چالش بکشد. الیوت در ظاهر از بدن ناتوان برای پیشبرد داستان بهره می‌گیرد؛ اما در عمق، همین بدن را به بستری برای نقد گفتمان توان‌گرایی و بازاندیشی در اخلاق و انسانیت بدل می‌کند. ناتوانی در این رمان، نه

ابزار تکمیل روایت، بلکه صدای منتقد خود روایت است.

نتیجه

در آسیاب رودخانه فلاس، جورج الیوت با تلفیق ناتوانی جسمی، جنسیت و اخلاق، تصویری پیچیده از هویت انسانی در جامعه ویکتوریایی ترسیم می‌کند. ناتوانی در جهان او، نه صرفاً فقدان زیستی، بلکه بازتابی از ساختارهای فرهنگی و طبقاتی است که بدن را به معیاری برای قضاوت اخلاقی و اجتماعی بدل کرده‌اند. فیلیپ واکم، با بدن متفاوت و ذهن خلاق خود، این منطق را از درون مختل می‌کند. او در ظاهر «ناقص» است؛ اما توانایی درک، احساس و تفکرش معیارهای مردانگی، قدرت و عقلانیت را به چالش می‌کشد.

الیوت از نظریه ضمنی «پروتز روایی» استفاده می‌کند؛ جایی که ناتوانی، محرک روایت و رشد دیگران می‌شود؛ اما هم‌زمان آن را وارونه می‌سازد. فیلیپ تنها ابزاری برای تحول مگی نیست؛ او عاملی اخلاقی و اندیشمند است که جامعه و خواننده را به بازاندیشی در مفهوم تفاوت دعوت می‌کند. مگی نیز، با تجربه طرد اجتماعی به دلیل نافرمانی از الگوی زنانه ویکتوریایی، در کنار فیلیپ به نمادی از «ناتوانی اجتماعی» بدل می‌شود. هر دو شخصیت نشان می‌دهند که ناتوانی می‌تواند شکلی از مقاومت فرهنگی باشد؛ نه صرفاً نقص یا کمبود.

بدین ترتیب، الیوت کلیشه‌های ناتوانی را بازتولید نمی‌کند؛ بلکه آن‌ها را از درون نقد می‌کند. او با خلق بدن‌هایی که به ظاهر «غیرنرمال» هستند، نشان می‌دهد که نرم، خود محصول تبعیض و قدرت است. ناتوانی در رمان او به حوزه‌ای اخلاقی و انسانی تبدیل می‌شود که تفاوت را نه تهدید، بلکه امکان همدلی و شناخت می‌داند؛ در نتیجه، آسیاب رودخانه فلاس به متنی بدل می‌شود که از دل واقع‌گرایی ویکتوریایی، گفتمانی تازه درباره انسانیت و اخلاق می‌سازد.

این مقاله برگرفته از پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه شیراز با عنوان «بدن‌های خارق‌العاده»: مطالعه ناتوانی جسمی در دو رمان آسیاب رودخانه فلاس اثر جورج الیوت و سرود کریسمس اثر چارلز دیکنز است.

تعارض منافع:

نویسندگان اعلام می‌کنند که هیچ‌گونه تعارض منفعی در ارتباط با این پژوهش وجود ندارد.

بیانیه استفاده از هوش مصنوعی:

«در تولید، نگارش و تحلیل این مقاله، نویسندگان اعلام می‌کنند که از هیچ‌گونه ابزار یا فناوری هوش مصنوعی استفاده نشده است و مسئولیت کامل محتوای مقاله را برعهده دارند».

منابع:

- Borsay, Anne (2005). *Disability and Social Policy in Britain Since 1750: A History of Exclusion*. Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- Bourrier, Karen (2018). *The Measure of Manliness: Disability and Masculinity in the Mid-Victorian Novel (Corporealities: Discourses of Disability)*. Michigan: The University of Michigan Press.
- (Jan. 2014). "Orthopaedic Disability and the Nineteenth-Century Novel". *Nineteenth-Century Contexts*, 36: 1, Informa UK Limited, pp. 1–17. <https://doi.org/10.1080/08905495.2013.867659>.
- Bury, Michael (2014). *Disability and the Sociology of the Body*. California: Routledge.
- Butler, Judith (1990). *Gender Trouble: Feminism and the Subversion of Identity*. New York: Routledge.
- Connell, R. W. (1995). *Masculinities*. Cambridge: University of California Press.
- Cohen, William A. (1996). *Sex Scandal: The Private Parts of Victorian Fiction*. Durham: Duke University Press.
- Davidoff, Leonore, and Catherine Hall (2002). *Family Fortunes: Men and Women of the English Middle Class, 1780–1850*. Chicago: Routledge.
- Davis, J. Lennard (1995). *Enforcing Normalcy: Disability, Deafness, and the Body*. First Edition. London: Verso.
- Eliot, George (1995). *The Mill on the Floss*. London: Wordsworth Classics.
- Fratz, M. Deborah (2020). *Disability and the Victorians: Attitudes, interventions, legacies (Disability History)*, pp. 55-67. Manchester: Manchester UP.
- Green, Laura (2005). "'I Recognized Myself in Her': Identifying with the Reader in George Eliot's *The Mill on the Floss* and Simone de Beauvoir's *Memoirs of a*

Dutiful Daughter". *Tulsa Studies in Women's Literature*, 24: 1, pp. 57-79.

DOI:10.2307/20455211

Hall, Stuart (1997). *The Work of Representation*, pp. 45-67. London: Sage.

Holmes, Martha Staddord (2004). *Fictions of Affliction: Physical Disability in Victorian Culture (Corporealities: Discourses of Disability)*. Michigan: University of Michigan Press.

Hughes, Bill (2002). *Disability and the Body*. Cambridge: Polity Press.

Hutchison, Iain, et al. (2020). *Disability and the Victorians: Attitudes, interventions, legacies (Disability History)*. Manchester: Manchester UP.

Khan, Ammi (2025). "The Mill On The Floss As A Physiological Novel-1." Scibd. 23/12/2025. <https://B2n.ir/tq9425>

Lee, Christina (2009). "Queer and Unked: Disability, Monstrosity, and George Eliot's 'Sympathy'". *Hektoen International Journal*, pp. 1-3. <https://B2n.ir/my1554>

Mitchell, Juliet (2000). *Psychoanalysis and Feminism: Freud, Reich, Laing, and Women*. New York: Vintage.

Mitchel, T. David, and Sharon L. Snyder (2011). *Narrative Prosthesis: Disability and the Dependencies of Discourse (Corporealities: Discourses of Disability)*. Michigan: University of Michigan Press.

Prajapati, Ankit, and Nutan Kotak (2025). "A Skewed Perception of Disability in English Fiction in the Last Two Centuries." *JETIR*, 12: 4, pp. 608-613. <https://www.jetir.org/view?paper=JETIR2504883>

Porter, Roy (1997). *The Greatest Benefit to Mankind: A Medical History of Humanity from Antiquity to the Present*. London: W.W. Norton.

Quayson, Ato (2007). *Aesthetic Nervousness: Disability and the Crisis of Representation*. New York: Columbia UP.

Siebers, Tobin (2008). *Disability Theory*. Michigan: The University of Michigan Press.

Showalter, Elaine (1987). *The Female Malady: Women, Madness, and English*

Culture, 1830–1980. London: Virago.

Sussman, Herbert (1995). *Victorian Masculinities: Manhood and Masculine Poetics in Early Victorian Literature and Art*. Cambridge and New York: Cambridge University Press.

Tosh, John (1999). *A Man's Place: Masculinity and the Middle-Class Home in Victorian England*. New Haven and London: Yale University Press.

Thomson, Rosemarie Garland (1997). *Extraordinary Bodies: Figuring Physical disability in American Culture and Literature*. New York: Twentieth Anniversary, Columbia UP.

Turner, David, and Daniel Blackie (2010). *Disability in the Industrial Revolution: Physical Impairment in British Coalmining, 1780–1880*. Manchester: Manchester UP.

Walker Gore, Clare (2020). *Plotting Disability in the Nineteenth-Century Novel (Edinburgh Critical Studies in Victorian Culture)*. 1st ed. Edinburgh: Edinburgh UP.

A Study of Physical Disability in George Eliot's *The Mill on the Floss*

Minoo Faraji¹

Samira Sasani²

Abstract

Adopting an interdisciplinary approach, this study examines the representation of physical disability, gender, and masculinity in George Eliot's *The Mill on the Floss*. Through the character of Philip Wakem, Eliot challenges the ableist discourse of Victorian society and redefines the body and masculinity through its central question. The research employs a descriptive-analytical method grounded in cultural criticism and draws on the disability theories of Lennard J. Davis and Rosemarie Garland-Thomson. The findings indicate that Philip, a disabled character, embodies an alternative masculinity that prioritizes empathy, emotional sensitivity, and moral self-awareness in contrast to physical strength and dominance. In doing so, Eliot reimagines social perceptions of male identity and the disabled body within the cultural framework of the Victorian era. The study's originality lies in bridging disability theory with gender and masculinity studies.

Keywords: Body, Disability, George Eliot, Lennard Davis, Rosemarie Garland Thomson, Masculinity

1. M.A. Student in English Literature, Department of Foreign Languages and Linguistics, Shiraz University, Shiraz, Iran.
minoofaraji@hafez.shirazu.ac.ir

2. Associate Professor of English Literature, Department of Foreign Languages and Linguistics, Shiraz University, Shiraz, Iran (Corresponding Author).
ssasani@shirazu.ac.ir

How to cite this article:

Minoo Faraji; Samira Sasani. "A Study of Physical Disability in George Eliot's *The Mill on the Floss*". *Interdisciplinary Studies of Literature, Arts and Humanities*, 2, 2, ????, 91-118. doi: 10.22077/islah.2026.9847.1700



Copyright: © 2025 by the authors. Licensee Journal of *Interdisciplinary Studies of Literature, Arts & Humanities*. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

